

ای فراتر از عشق برای من

روزهایی که هستی

از بودن آرامش می گیرم

از تک تک کلماتی که میگویی

از شنیدن صدای مهربانت که قلبم را به تپش وامیدارد

و هر آنچه که از تو میشنوم معجزه می کند

حتی صدای دم و بازدم نفس هایت که به جانم بسته

عشقم اما هیچ میدانی وقتی نیستی بر من چه میگذرد؟

درست مثل امروز بگذار برایت بگویم

در قلبم از بی خبریت آشوب می شود

و هر چه زمان بیشتر میگذرد

بیشتر و بیشتر دلتنگت می شوم

انگار گم می شوم در تمام ساعت های نبودنت

اصلا انگار عقربه های ساعت برایم نمیچرخد

اگر هم بچرخد هر ثانیه اش یک عمر می گذرد

که لحظه ای دلم آرام ندارد

با خودم می گویم چه می شد اگر هرگز این روزهای بی خبری تکرار نمی شد

چه می شد اگر هر روز پر از عشق و نیرویی می شدم

که از وجود مهربانت در تمام روح و جسمم پر می شود

و تمام این عشق را به تو می بخشیدم

تا لمس کنی عمق احساساتی را که برایت کنار گذاشته ام

میدانی عشقم تو در تار و پود هر ثانیه ام آمیخته شدی

اینگونه است که آرامشم به وجودت وابسته شده

وجود مهربانت را از من دریغ نکن که تنها در بودند جاری می شوم

و از وجودت نیرو میگیرم تا بیشتر عاشقت باشم

عشقم با تو همیشه در اوج آسمانم ، عاشق و دیوانه ات

بین که لحظه لحظه نفس هایم تو را میخواهند

تو معجزه ی زندگی ام هستی

این را باور کن که هر کلمه ی این جملات

از اعماق قلبم و تنها به عشق تو جاری شده اند

تا شاید بیشتر بدانی چطور در لحظه هایم

و با تمام قلبم یکی شدی

و هر روز بیشتر از قبل دوستت خواهم داشت تا ابد

پسر

”تو که باشی؛
بس است...
مگر من جز،

”نفس
چه می خواهم

در این تصویر، یک زن با موهای بلوند و یک کلاه سفید و یک مرد با لباس چکمه ای در شب در مقابل درختان نورانی ایستاده اند. زن یک گل کوچک سفید را در دست دارد. تصویر دارای یک افکت تاری و نورانی است.